

جریان خلق یک هویت سوم

گفتاری در پدیدار شناسی تواب سازی در زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ی ۶۰

نیلوفر شیدمهر



1980s... Evin Prison warden Assadollah Lajvardi (R) with an inmate who has "repentet".

متن کامل سخنرانی در جمع کانون ایرانیان هوادار صلح، عدالت اجتماعی، و دموکراسی - اکتبر ۲۰۱۰

در این مقاله من در مورد پدیدار شناسی تواب سازی صحبت می کنم پدیدار شناسی روش تحقیقی است که در پی یافتن این است که یک پدیده در ماهیت خود چه معنایی دارد. برای مثال در اینجا این چه معنی دارد که کسی تواب شود و توبه کند. به معنای دیگر سوال اصلی این است که تواب شدن یا تواب سازی مثل چیست. روش پدیدار شناسی تا حدی به ریشه ی لغتی تواب سازی یا توبه می پردازد و سعی می کند از این راه پدیده ی تواب سازی را شناسایی کند. این مطالعه ی پدیدار شناسی همچنین یک مطالعه ی موردی (کیس استادی) است و من در بحث خود روی کیس سببازینب-زیبا نوبری یکی از توابع سابق تمرکز می کنم. از آنجا که بیوگرافی زیبا تنها ادبیات موجود از توابع است من این کیس را انتخاب کرده ام. با اینکه مارینا نمت از توابع سابق هم خاطرات را در کتاب زندانی تهران نوشته او هیچ جای این کتاب به تواب بودن خود صریح اشاره نکرده و مسئله ی تواب سازی را مطرح نکرده است. به این خاطر کتاب او چندان در کار تحقیقی روی پدیده ی تواب سازی به کار نمی آید. من در این مطالعه از برخورد اخلاقی نسبت به پدیده ی تواب سازی حذر کرده ام و نوشته ام صرفن جنبه ی تحقیقی دارد.

در ضمن لازم به تذکر است که پدیده ی تواب سازی تاریخمندی (زمانیت و مکانیت) خاص خود را دارد و پدیده ای است که به زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ی شصت بر می گردد. آنطور که ویکیپدیا می نویسد: " سیاست توآب سازی در زندانهای دهه شصت جمهوری اسلامی ایران اجرا می شد و زندانیان سیاسی توسط بازجویان و مدیران زندانها، توآب می شدند. به جز توبه مذهبی، توآب سازی شامل وادار زندانی به نفی گذشته اش و حتی انجام اعمالی علیه همزمانش می شد. مثلاً گاه توابعین باید در شکنجه یا اعدام همکیشان سابق شان شرکت می کردند. این عمل فراتر فرایند هویت زدایی و فرهنگ زدایی (شستشوی مغزی) می رفت. گرفتن اقرار تلویزیونی نیز از توابعین بسیار رواج داشت. از شکنجه برای توآب سازی استفاده می شد و توابعها پس از شکنجه باید مصاحبه ای جهت ابراز پشیمانی و ندامت از کارهای گذشته خود می کردند و اسلام می آوردند. توابعین پس از آن فعالانه به امر سرکوب سایر زندانیان سیاسی و همکاری با زندان می پرداختند مانند شرکت در جوخه اعدام و تیر خلاص زدن، جاسوسی و گزارش دادن از اعمال زندانیان دیگر (هم مخفیانه و

هم علنی که تاثیر بدتری بر روحیه دیگران داشت)، انتشار نشریه در زندان، گشت خیابانی رفتن همراه پاسدارها برای شکار مبارزان بیرون زندان. این امر موجب افزایش فضای رعب و وحشت در زندان، شکستن فضای مبارزاتی در زندان و بی اعتمادی زندانیها به یکدیگر نیز می شد. بر اساس تحقیقات پرواند آبراهامیان، «بیشتر بازجویان از میان طلب و روحانیون جوان که در حوزه‌ها تعلیم اسلامی دیده و یا هنوز می‌دیدند انتخاب می‌شدند.» در این دوره اسدالله لاجوردی (۱۳۱۴ - ۱۳۷۷) که دادستان انقلاب و رئیس زندان اوین بود، در اشاره به همین سیاست، زندان‌های جمهوری اسلامی را «دانشگاه‌های انسان‌سازی» نامید (ویکیپدیا، بدون تاریخ). بنابراین من اعتراف گیری، گرفتن اطلاعات توسط شکنجه، مصاحبه‌های تلویزیونی، و ابراز پشیمانی و ندامت در زمان شاه را جزو پدیده‌ی توابع سازی نمی دانم. پروژه‌ی توابع سازی در زندانهای جمهوری اسلامی در دهه‌ی شصت یک پدیده‌ی گسترده‌ی استحاله‌ی انسانها بوده است و در این مورد باید به ریشه‌ی پدیده‌ی توبه پرداخته شود که پدیده‌ی مذهبی و در عین حال سیاسی است. من توبه را با ابراز ندامت و پشیمانی که در زندانهای زمان شاه صورت می‌گرفت یکی نمی دانم.

مقدمه:

در پدیدارشناسی زندان تنها دو هویت وجود دارد: زندانی و زندانبان، قربانی و شکنجه‌گر، محکوم و حاکم. پدیده‌ی توابع سازی جریان خلق یک هویت سوم است، هویتی که دو هویت بالا را توما در خود دارد. توابع کسی است که با آن که خود زندانی است زندانبان یاران قبلی خود می‌شود، با آنکه قربانی است شکنجه‌گر می‌شود و دیگران را قربانی می‌کند، با آنکه محکوم است و باید طبق حکم زندانی بکشد بر دیگر زندانبان که از جنس او نیستند حکم می‌راند. پس توابع یک موجود دوزیستی است. مثل قورباغه که هم در خشکی زندگی می‌کند هم در آب، او زندانی-زندانبان است، قربانی-شکنجه‌گر است، محکوم-حاکم است. زندان خشکی-دریایی است که این موجودات دوزیستی می‌توانند در آن زندگی کنند. توابع در اثر حکم-گفتار "من توبه می‌کنم" به هویت زندانبان-شکنجه‌گر-حاکم استحاله می‌یابد. بعد از آن از او انتظار می‌رود که با آنکه زندانی-قربانی-محکوم است نقش جدید خود را بازی کند. در نتیجه‌ی این استحاله رفتار-گفتار او دیگر می‌شود، با زندانبانان و شکنجه‌گران و حاکمان همکاری کرده و فراموش می‌کند که هنوز زندانی-قربانی-محکوم است. این استحاله در یک آن صورت می‌گیرد و تاریخ و زمان مشخصی دارد. از این تاریخ و زمان به بعد توابع در قالب هویت جدید خود بر زندانبان دیگر پدیدار می‌شود. اینگونه است که برای مثال شخصی مانند سیبا نوبری زمانی که از تابوتها در می‌آید و توبه می‌کند ناگهان به هیئت زینب در می‌آید. او با اینکه استحاله یافته هنوز زندانی است و باید در زندان بماند. ولی انگار خود این را در نمی‌یابد. در نظر او آنکه قربانی است و همچنان در زندان و زیر چنگ شکنجه‌گران سیبا است نه زینب. تغییر نام برای سیبا یک تغییر اسم ساده نیست بلکه دیگر شدن است و به شکل موجود دیگری در آمدن. البته در اینجا باید بگویم که بسیاری از زندانبان ممکن است خود را و هویت خود را هویت قربانی ندانند. برای مثال بنفشه از زندانبان سیاسی سابق می‌گوید: "اما از دید من قربانی معنای سیاسی اجتماعی خاص خود را دارد و نمی‌توان برخوردار کلیشه‌ای با آن کرد و زندانبان سیاسی را با آن تعریف کرد به ویژه این که ما خود را قربانی نمی‌دیدیم. می‌دانستیم در کجا قرار داریم و به چه علت." (بنفشه، ۲۰۰۶، پاراگراف ۱۰). ولی با این همه این در بحث من خللی بوجود نمی‌آورد چرا که من مسئله را از لحاظ پدیدار شناسی شکافته‌ام نه از لحاظ احساس شخصی زندانبان نسبت به خود و تجربه‌ی خود از زندان.

نکته دیگر این است که دستگاه توابع سازی رژیم در واقع توابعان را دو بار قربانی کرده است. البته منظور من دلسوزی به حال توابعان نیست بلکه نشان دادن عمق دردناک جنایت توابع سازی است. زیرا که در مواردی و نه همیشه اینطور به نظر می‌رسد که نفرت زندانبان توابع نشده و مقاوم از توابعها بیشتر نفرت آنها از ماموران جمهوری اسلامی است چون تکلیف شکنجه‌گران از اول مشخص بوده و تک هویتی بوده‌اند.

یکی از اهداف اصلی پروژه‌ی توابع سازی این بوده است رژیم می‌خواست زندانی "قهرمان" را به زندانی "ضد قهرمان" تبدیل کند. ایدئولوژیهای رژیم با درک درستی که از فرهنگ ارزشی جامعه و فرهنگ بین گروههای سیاسی داشتند این پروژه را پیش می‌بردند. از این بگذریم که بر مبنای این فرهنگ ارزشی چهره‌ی قهرمان یک چهره‌ی مردانه است و مرد جوانی با سبیل کلفت است و یا زن جوانی به شکل اشرف دهقانی که بی شباهت به مردها نیست. البته این نکته به این معنا نیست که همه‌ی مردم و مبارزان سیاسی بدون استثناء از قهرمان چنین تصویری دارند بلکه من از فرهنگ گسترده‌ای حرف می‌زنم که چنین نماد سازی از قهرمان مبارزه‌ی سیاسی دارد. این فرهنگ ارزشی هنوز هم در جامعه بسیار متلاطم است. دیگر آنکه بعضی زندانبان سیاسی سابق از زندانی سیاسی بودن و قهرمان بودن خود (مقاومت

در برابر شکنجه و پایداری به مشی سازمانی خود) برای خود یک هویت آفریده اند که همیشه با آن خود را تعریف می کنند. چنانچه زیبا نوبری هم آنچنان که در پایان این مقاله می آورم از توابع بودن یا یک موجود دوزیستی بودن برای خود هویت ثابتی آفریده است که هنوز خود را با آن تعریف می کند. او با این هویت یعنی هویت ضد قهرمان است که به سمینار سه روزه ی زنان ایرانی در آلمان می رود و آنجا خواهان رودرویی با زندانیان سیاسی سابق می شود. این رودرویی آنچنان که از بیوگرافی زیبا بر می آید در درون زیبا وجود دارد. او که نامه ی خود به افراد سمینار را با نام سببای توابع امضاء می کند همچنان از لحاظ درونی دارای یک رودرویی و تضاد بین هویت های خود است که در او حل نشده. زیبا این رودرویی درونی را به فضای عمومی می آورد و فضای عمومی را به فضای زندان تبدیل می کند که در آن این دو شخصیت او یعنی سببای ها و زینب های قهرمان ها و ضد قهرمان ها در یک جنگ دائمی اند. از این رو به نظر من واقعه و درگیری که در شهر سه روزه ی زنان در هانوفر آلمان پیش آمد اجتناب ناپذیر بوده است.

خصلت ایدئولوژیک پدیده ی توابع سازی

پدیده ی توابع سازی نشان می دهد که جمهوری اسلامی و زندانهای آن تنها یک کارخانه ی آدم کشی نیستند، آنها همینطور یک کارخانه ی آدم سازی هستند. این مسئله خصلت ایدئولوژیک بودن رژیم را نشان می دهد. بیشتر رژیم های ایدئولوژیک در کنار کارخانه ی آدم کشی یک کارخانه ی آدم سازی هم دارند که در آن مغزها را شستشو می دهند و یا با فشار و ارباب آدمهایی می سازند که ایدئولوژی رژیم را تبلیغ کنند. پس پدیده ی توابعیت تقریباً تنها در یک رژیم ایدئولوژیک (در اینجا مذهبی) می تواند به مثبه ی ظهور در آید. خود توبه در اسلام است که معنا پیدا می کند و توابعیت یک حکم-گفتار مذهبی و سیاسی است. این پدیده در قرون وسطی هم در تاریخ مذهب مسیحی وجود داشته است ولی با شکل خاص مسیحی آن. حتی مجازات و شکنجه هم در زندانهای جمهوری اسلامی بار ایدئولوژیک- اسلامی دارد و به آن تعزیر می گویند. آنچور که زندانیان سیاسی سابق روایت می کنند زندانبانان ساعتها زندانیان را در حسینیه زندان می نشانند و مصاحبه با توابع ها یا سخنرانی آنها را پخش می کردند، توابع هایی که دستگاه تبلیغ اسلام و رژیم اسلامی شده بودند. یکی از این توابعها زیبا نوبری بوده است. دیگر آنکه مرتب برای زندانیان قرآن خوانی پخش می کرده اند و یا سخنرانی مذهبی می گذاشته اند. جو زندان در کل جو القای اسلام و تزریق بیست و چهارساعته ی آن از رادیو، تلویزیون های مدار بسته ی زندان، سخنرانی ها، دعای کمیل ها، سینه زنی ها، مصاحبه ها، و برنامه های تبلیغی دیگر بوده است. با این روشها زندانبانان سعی می کردند بیشتر آنها را که مثل سببای دچار یک تضاد درونی نسبت به مشی و ایدئولوژی سابق خود شده بودند ترغیب کنند که اسلام بیاورند و بلندگوی ایدئولوژی اسلامی آمران و عاملان حکم-گفتار-کردار اسلامی شوند.

البته چنان که از شواهد عینی بر می آید نمی شود همه ی توابع ها را به یک چوب راند چرا که درجه ی توابعی هر یک متفاوت بوده است. در میان توابع ها بوده اند کسانی که به شکنجه ی هم بندگان خویش مبادرت کرده اند یا آنهایی که تیر خلاص زن شده اند. ولی همه اینطور نبوده اند. بعضی به آزار و اذیت دیگران می پرداخته اند و بعضی مبلغ سر سخت ایدئولوژی اسلامی بوده اند. نکته ی دیگری که حائز اهمیت است این است که آنطور که یکی از شاهدان عینی می گوید "در زندان جمهوری اسلامی در مقاطعی بیش از نیمی از زندانیان سیاسی یا رسماً توابع بودند و در صد بالایی از نیمی ی دیگر هم در مقاطعی در کنار توابعان قرار می گرفتند." (شکوهی، ۲۰۰۶، پاراگراف ۸). آنطور که از شواهد و قرائن به نظر می رسد بیشتر این توابعان از سازمان مجاهدین بوده اند. لازم به یادآوری است که این مسئله شاید در مورد زندانهای خاص مثل اوین و قزل حصار و گوهر دشت صدق کند نه همه ی زندانها مثل زندانهای شهرستانها. همچنین به گفته ی یکی از زندانیان سیاسی سابق که از آوردن نامش به خواست او خودداری می کنم توابعیت شش مرحله داشت رده ی اول توابعی پنهان کردن خط فکری خود یا انکار آن به دلیل گریز از شکنجه، مرحله ی دوم دادن اطلاعات زنده یا سوخته به زندانبانان، و همینطور تا مرحله ی آخر که استحاله ی کامل به شخصیت سوم که عاملان ایدئولوژی رژیم را تبلیغ و با زندانبانان همکاری می کند. پس اینطور به نظر می رسد که شکوهی همه ی این موارد را توابع نامیده است که با تعریف من از توابع تفاوت دارد و من تنها آن موجود استحاله یافته را توابع می نامم و کسانی را که برای فرار از شکنجه یا جان سالم به در بردن توبه ی مصلحتی کرده اند توابع نمی دانم. به هر حال این آمار بسیار بی سابقه است و هیچ جا برای مثال در زندانهای فاشیستی در اردوگاههای مرگ که در آنها بعضی زندانیان با نازی های همکاری می کردند دیده نشده است.

دلایل حجم عظیم توابعان در زندانهای جمهوری اسلامی در حوصله ی این مقاله نیست. فقط کوتاه اشاره می کنم که از دلایل مهم آن رشد بادکنکی و به یکباره ی افراد سمپات یا عضو گروههای سیاسی بعد از انقلاب بود. این عضو گیری بیشتر

جوانان و نوجوانان شهری را شامل می شد که بین ۱۴ تا ۲۵ سال داشتند. آنچور که از روایات زندانهای جمهوری اسلامی بر می آید میانگین سن در زندانها ۱۹-۱۸ سال بوده است. بی دلیل نیست که حجم بزرگی از این جوانان که تنها از روی شور در روزهای اول انقلاب جذب گروههای سیاسی شده بودند زیر شکنجه های صعب انگیز از جمله شلاق و ماهها به حالت چمباتمه نشستن در جعبه های چوبی که به آنها تابوت می گفتند و توسط حاج داوود رحمانی اداره می شدند تواب شوند. چنانچه از گفته های زندانیان سیاسی سابق بر می آید مارینا نمت از جمله نوجوانانی بوده است که طی شکنجه های اوین تواب شده است. سیبا نویری بعد از چهار ماه نشستن در تابوتها تواب می شود. البته به نظر من دلایل تواب شدن سیبا از در تابوت نشستن و شلاق خوردن در اوین، و کتک و لگدهایی که از حاج داوود می خورد فراتر است. این دلایل بسیار پیچیده بوده و خود می تواند موضوع یک بررسی جامع روانشناسی باشد.

مسئله ی مهم اینجا این است که شکنجه همیشه تنها برای اقرار و یا گرفتن اطلاعات اعمال نمی شده. شکنجه توامان با تبلیغ شبانه روزی ایدئولوژی اسلامی برای تواب سازی و ساختن آدمهای مومن به رژیم و ایدئولوژی اسلامی صورت می گرفته است. چنانچه وقتی سیبا و دیگران را ماهها در تابوت ها می نشانند اینکار برای گرفتن اطلاعات نبوده است. این یک عمل سیاسی-ایدئولوژیک به منظور استفاده از تناقضات درونی زندانیان و به اسلام در آوردن آنها بوده است. چنانچه در داستانی درسایت ایرانیان دات کام با عنوان تواب می خوانیم، شخصیت داستان که یک زندانی سیاسی سابق و تواب بوده به روانپزشکش می گوید: " تخلیه که شدم، صاف و پوست کنده گفتند که: " حکم اعدام تو در اومده - یا پای دیواری، یا میبایس که تعهد عملی تو به نظام نشون بدی!" وقتی دید که نمی فهمم، با صدای عصبی، بلند بلند توضیح داد: "یعنی باید رو بقیه کار میکردی تا راه بیفتن" (اسداله میرزا، ۲۰۱۰، پاراگراف ۸). پس شکنجه تنها برای گرفتن اطلاعات و نادم کردن زندانی نبوده است بلکه برای در آوردن او به یک ماشین ایدئولوژیک بوده که تعهد عملی به رژیم و ایدئولوژی اسلامی داشته و فعالانه در حقیقه ی ایدئولوژی رژیم به دیگر زندانیان و یا به تعبیری نهی از منکر و امر به معروف شرکت داشته باشد تا آنها را نیز به یک ماشین ایدئولوژیک تبدیل کند. به توابعان همچنین مسئولیت انجام کارهای بندها از جمله بردن و آوردن زندانیان به بازجویی یا به دستشویی وغیره داده می شده است.

توابعیت که بین سالهای ۶۰ تا ۶۳ در زندانها معمول شد یک پدیده ی منحصر به فرد و همانطور که در بالا اشاره کردم ایدئولوژیک است. از آنجا که ایدئولوژی رژیم اسلام است توابعیت باید از لحاظ پدیدارشناسی از این راستا بررسی شود. پدیده ی توابعیت در زندانهای جمهوری اسلامی را پس نمی توان مثلن با پدیده ی همکاری بعضی زندانیان رژیم فاشیستی (بیشتر دزدان، قاتلین، و بزهکاران سابق) با افسرهای اس اس در اردوگاههای نازی ها مقایسه کرد. کاپو ها یا این همکاران اس اس بر خلاف توابعان جمهوری اسلامی وظیفه ی ایدئولوژیکی تبلیغ رژیم فاشیستی و مغز شویی دیگر زندانیان و آنها را به ایدئولوژی هیتلری در آوردن نداشتند. در ایدئولوژی فاشیستی یهودی ها، کمونیست ها، همجنس گرایان، کولی ها، و دیگران از نژاد پست غیر آریایی بودند که هیچ گاه نمی توانستند آریایی شوند و به جرگه ی فاشیستها در آیند. در زندانهای جمهوری اسلامی اما از وظایف اصلی توابعان وظیفه ی ایدئولوژیکی یا به زبان رژیم امر به معروف و نهی از منکر بوده است. اینگونه است که سیبا زینب شده بلندگوی تبلیغ اسلام و جمهوری اسلامی می شود و به سر زندانیان در تابوت نشسته از جمله بنفشه می رود و سعی می کند آنها را به راه اسلام بکشاند و با این کارش موجب آزار و شکنجه ی روحی آنها می شود، آزار و شکنجه ای که هنوز از خاطره ی این زندانیان نرفته است و چون زخمی باز است که از آن خون می چکد. چنانچه سیبا در خاطرات خود می نویسد در زمانی که سیبا در تابوت نشسته بود هم زندانی-توابع دیگری به نام پروین مردوخ به اصطلاح به ارشاد و هدایت او می پردازد و می گوید: "من شیطان را از خودم دور کردم. سیبا! من پیش تو آمدم که از تو بخوام تو هم به سوی خدا بیایی و اینجا بیشتر نشینی. این مبارزه ها بیهوده است. من از حاجی خواستم که با تو حرف بزنم. خواهش می کنم کمی فکر کن و اینجا دیگر نمان." (نویری، ۲۰۰۷، ص ۱۰۶). البته توابعینی هم بوده اند که در کنار شکنجه ی ایدئولوژیکی کارهای دیگری از جمله گزارش دادن، کتک و شکنجه ی جسمی دیگر زندانیان می پرداخته اند. از نمونه های اینان زهره ی شاه حسینی بوده است که در زندان قزل حصار زندانبان شده است. دیگرانی هم بوده اند که تیر خلاص کن شده اند. ولی این پدیده منحصر به زندانهای جمهوری اسلامی نیست و همانطور که در بالا اشاره کردم در دیگر زندانها از جمله زندانهای زمان شاه و زندانهای نازی ها هم دیده شده است. آنچه پدیده ی توابع سازی در زندانهای جمهوری اسلامی را خاص می کند همان انسانها را به ماشین ایدئولوژیک و دستگاه تبلیغ اسلام و رژیم اسلامی در آوردن است. از جمله ی زندانیانی که ماشین تبلیغی رژیم شدند می توان از هما کلهر نام برد که به نقل از بنفشه " خانم هما کلهر که پس از توابع شدن مسئول بند ۷ قزل حصار شده بود پس از آزادی به قدری مورد اعتماد رژیم قرار گرفته بود که ابتدا خبرنگار روزنامه کیهان و همکار آقای شریعتمداری معروف

شد سپس کارمند روزنامه کیهان هوایی که برای خارج کشور به چاپ می رسید شد و مدتی مسئولیت بخشی از روزنامه زن روز را به عهده گرفت" (بنفشه، ۲۰۰۶، پاراگراف ۹).

گناه در پدیدارشناسی توابیت

حال بیابیم نگاهی به پدیدارشناسی توابیت در دیدگاه اسلامی بکنیم. برای این باید ببینیم توبه در ایدئولوژی اسلامی چه معنایی دارد و توبه کردن چه نوع پدیده ای است. جواب این است که توبه همیشه از گناه است. همچنین توبه همیشه به درگاه خدا است و این خداست که باید آن را قبول کند. مسئله ی توبه در فرهنگ ما جایگاه خاصی دارد و از تبعات فرهنگ اسلامی است. چنانچه می بینیم به سر زن فاحشه آب توبه می ریختند تا خدا گناهان او را ببخشد. یا در قرآن به کافران گفته می شود که توبه کنند و به اسلام روی آورند تا باشد که خدا توبه ی ایشان را قبول کند و گناه آنان را که همان کفر باشد ببخشد. چنانچه در سایت اینترنتی دایره المعارف طهور آمده است، از نظرگاه خمینی: "توبه دو رکن دارد (ندامت و عزم) و رکن دوم برخاسته از اولی و لازمه آن است. ... عزم بر ترک گناه لازمه ی ندامت است و پشیمانی واقعی؛ وقتی پشیمانی در جان کسی افتد خود به خود تصمیم می گیرد دیگر گناه نکند و به گفته ی غزالی عزم می کند "لباس جفا برکشد و بساط وفا بگستراند"" (دایره المعارف طهور، بی تاریخ، پاراگراف ۱). جالب اینجاست که در خاطرات سیبایزینبیا زیبا معمار نوبری می خوانیم که او پس از تواب شدن اولین احساسی که به او به دست می دهد احساس گناه است. سیبای تواب شده می نویسد: "تواب مراقب که دختری آرام و مهربان بود، برای بردن من به دستشویی به سراغم آمد. درازای دستشویی حدوداً ۳ متر بود. یکدفعه یک حالت خاصی به من دست داد. بعد از شش سال که چشمهایم اشکی به خود ندیده بودند به ناگه سیل اشکهایم چنان جاری گشتند که از شدت آن از خود بی خود شدم. آبشاری فرح بخش و زیبا از قطرات اشک که اراده و اختیاری در آن نبود و نمی خواستم هیچ مانعی در آن باشد. در آن محوطه دستشویی اینور و آنور می رفتم، با خود حرف می زدم، اشک می ریختم، و اینطرف و آنطرف می افتادم. دخترک تواب عاجز و ناتوان خواست کاری بکند. با اشاره ای به او فهماندم: "رهایم بگذار!" . او بهت زده و با ترحم کناری ایستاده بود و نگاه می کرد. با سیل اشک افتان و خیزان تکرار می کردم: "می خواهم توبه کنم! می خواهم توبه کنم! می خواهم به سوی خدا برگردم! بسوی او، بسوی او، می خواهم غسل توبه کنم. احساس گناه شدیدی به من دست داده بود. گویی بار گناه عالم بر دوشم سنگینی می کرد. توسلی جز به خدا و مذهبی که از کوچکی به ما آموخته بودند نداشتیم. ... از زمان بی دینی و ضد خدا بودنم احساس گناه به من به دست داده بود. گریه و زاری و توبه و امید به پذیرش آن از طرف خدا آرام می کرد."

اینطور که می بینیم در سیبای تواب شدن با احساس گناه در آمیخته است که خود از ایدئولوژی اسلامی می آید. این همینطور در مورد پروین مردوخ هم صدق می کند چون آنجور که زیبا روایت می کند او در مورد خود به سیبای می گوید: "من شیطان را از خودم دور کردم. سیبای! من پیش تو آمدم که از تو بخواهم تو هم به سوی خدا بیایی" (نوبری، ۲۰۰۷، ص ۱۰۶). آنطور که می دانیم شیطان در ایدئولوژی اسلامی سمبل گناه است. این اوست که در بهشت به صورت ماری در می آید و حوا را به گناه نخستین وسوسه می کند. باشد که دیگر توابان نیز خاطرات خود را علنی کنند تا معلوم شود نمود ایدئولوژی اسلامی در احساسات و رفتار-گفتار آنها در زمان توبه کردن چگونه بوده است. مارینا نمت چون در کتاب به تواب بودن خود اعتراف نکرده هیچ جا شرح نداده که در زمان تواب شدن چه احساسی داشته. ولی آنطور که در مورد سیبای می بینیم او کل گذشته و خط ایدئولوژیکی سابق خود را گناه آلود می بیند. توابها شاید نه همه ولی بخش عظیمی شان از یک گسست درونی ایدئولوژیکی با گذشته ی سازمانی و سیاسی خود رنج می بردند و دچار تناقض شده نسبت به مشی گذشته ی خود و افراد گروه و رهبران خود شده بودند. مسنولان زندان و شکنجه گران از همین تناقض ها و گسست ها به کمک شکنجه و روشهای دیگر از جمله القای بیست و چهارساعته ی اسلام و رژیم اسلامی و جنگ اسلامی سود می بردند تا افراد را از گذشته و اعتقادات خود که به آنها نوعی از هویت می داد تخلیه کنند و شخصیت سومی که همان شخصیت تواب باشد را در آنها هویت پردازی کنند. زیبا نوبری هنوز این شخصیت را از هویت های زنده ی خود می داند.

در ایدئولوژی اسلامی "توبه رجوع به فطرت نخستین است و بدیهی است که این رجوع در صورتی کامل می شود که همه ی آثار ظلمت و طبیعت گناه زایل شود وگرنه چنان حالات اولیه خود به نور فطرت روشن نمی گردد؛ به بیان دیگر: توبه کامل است که آتش ندامت آنچنان شعله ای بر جان افکند که همه آثار گناه را در همه ابعاد بسوزاند و دگرگونی و انقلاب درونی کامل عیار باشد. و این مهم زمانی رخ می دهد که اولاً: گوستی که از گناه به بدن انسان رویده است با ریاضت ها و سختی های شرعی ذوب شود و ثانیاً: نفس از بعضی گناهان لذتهایی برده و آن لذتها آثاری بر آن داشته است باید

آنچنان رنج و سختی فرمانبرداری از خداوند را بر آن بچشاند که آن آثار از بین برود" (دایره المعارف طهور، بی تاریخ، پاراگراف ۹). چنانچه در خاطرات سیبا نوبری زینب شده در کتاب سیبا-زینب می خوانیم سیبا پس از انتقالش از زندان قزل حصار به زندان اوین مرتب نماز می خواند، روزه می گیرد و انواع سختی ها را بر جسم خود روا می دارد تا جسم را از بار گناه تطهیر کند. او در همان ابتدای تواب شدنش در زندان قزل حصار ۱۵ کیلو وزن کم می کند. او در خاطراتش از زندان اوین می نویسد: "در این فاز ریاضت یا مازوخیسم شروع به اجرای سخت و افراطی احکام اسلامی کردم تا حایی که مستحبات دین را هم مانند نماز شب بسان محمد پیامبر اسلام بر خودم واجب نمودم. هر شب ساعت ۲ بعد از نیمه شب بیدار می شدم و در آن خلوت شب که همه خواب بودند نماز شب پر مشقت را با عشق می خواندم و با گریه و زاری به درگاه خداوند طلب وصل می کردم. خوابم بسیار کم شده بود. اکثرا در آن حالت سر سجاده به خواب می رفتم، بعد از مدتی با گردن و بدن خشک شده بیدار شده و تجدید وضو می کردم و باز عبادت بود و عبادت، تا وقت نماز صبح. این ریاضت عابدانه برنامه ی هر نیمه شب من بود. ... روزه و امساک در غذا خوردن و محروم سازی خود از لذت خوردن و آشامیدن از دیگر ریاضتهای خودسازی من شده بود. با خود عهد کرده بودم تا زمان آزادی ام روزه بگیرم، حال این چه روزی می توانست باشد نمی دانستم. هر روز روزه بودم هر روز، به غیر از روزهای پیرو ماهانه ام که روزه گرفتن حرام بود. ... غسل جمعه ها و دیگر غسل های واجب از ریاضتهای دیگر من بودند. بر اساس برنامه ی زندان ما هفته ای یک دو بار آب گرم داشتیم و غیر آن اوقات، آب همیشه بسیار سرد بود، آب یخی که از دل کوههای اوین بیرون می آمد. انقدر آب سرد و یخ بود که هر بار بعد از غسل و دوش حدود نیم ساعت طول می کشید تا کبودی پاهایم از سرما برطرف شوند. برنامه غسل کردنم در روزهای جمعه ثابت بود. اعیاد و روزهای خاص نیز مضاف بر آن بودند و وای بود بر من غسل واجب حیض در تمام ایام پیروم. از آنجایی که سیستم بدنم دیگر حالت نرمال نداشت دوره ی پیروم نیز حالتی دیگر پیدا کرده بود. از روز هفتم تا دهم لکه بینی ها، من را در شک و تردید می انداخت و من با آن آب یخ غسل می کردم. اما چند ساعتی بعد باز لکه و باز غسل و باز همینطور. این روزهای آخر پیرو دیوانه ام می کرد. واجب بودن غسل حیض، تحجرات فکری مانند ناپاکی زن در این دوران، احساس گناه، وسواس و دیگر مسائل همه دست به دست هم داده و با شدت یافتن این سیستم ناهنجار و سیکل معیوب مقاومت بدنم خود را در ایجاد لکه دوباره نشان می داد و حاصل آن تا روز دهم شاید ۷-۸ بار غسل مجدد با آب یخ اوین بود" (نوبری، ۲۰۰۷، ۱۳۸-۱۴۰). پروین مردوخ هم از نماز خوانهای حرفه ای می شود و آنطور که سیبا می گوید: "پروین در جعبه ها غرق در دنیای خود نشسته بود. مردی روحانی در کالبد و شکل بسیار بزرگتری از انسانهای معمولی، در لباس روحانیون، با شالی سبز دور سر و گردنش به سراغ او می آید و آرام و با محبت دست روی شانه ی پروین گذاشته و با تانی و صدائی گیرا می گوید: پاشو! پاشو! پاشو و بیا نماز بخوان! پروین ادامه می دهد که بعد از این واقعه او احساس می کند باید نماز بخواند و نمیخواهد که دیگر در جعبه ها بنشیند. او بر می خیزد و می خواهد او را برای نماز ببرند" (ص ۱۰۲). حتی مارینا نعمت هم بعد از تواب شدن و مسلمان شدن آنچنان که از کتابش بر می آید به نماز خواندن های طولانی و طاقت فرسا و مطالعه ی شبانه روزی کتب اسلامی می افتد. آنجور که از شواهد و گفته ها و نوشته های زندانیان سابق بر می آید این رفتار در بین توابعین متلاشه بوده است.

سیبا برای زینب شدن به قول معروف توبه ی نصوح می کند که عنوان فیلمی از محسن مخملباف نیز هم هست. در تعریف توبه نصوح گفته اند که: "توبه نصوح آن است که واجد چهار شرط باشد: پشیمانی قلبی، استغفار زبانی، ترک گناه، و تصمیم بر ترک در آینده. بعضی دیگر گفته اند: توبه نصوح آن است که واجد سه شرط باشد: ترس از اینکه پذیرفته نشود، امید به اینکه پذیرفته شود، و ادامه اطاعت خدا. یا اینکه توبه نصوح آن است که گناه خود را همواره در مقابل چشم خود ببینی و از آن شرمند باشی! یا اینکه توبه نصوح آن است که مظالم را به صاحبانش بازگرداند، و از مظلومین حلیت بطلبد، و بر اطاعت خدا اصرار ورزد. یا اینکه توبه نصوح آن است که در آن سه شرط باشد: کم سخن گفتن، کم خوردن و کم خوابیدن. یا اینکه توبه نصوح آن است که توأم با چشمی گریان و قلبی بیزار از گناه باشد ... و مانند اینها که همگی شاخ و برگ یک واقعیت است و این توبه خالص و کامل است" (کتابخانه طهور بی تاریخ، پاراگراف ۵). جالب اینجاست که از نظر خمینی "گرچه [در اثر توبه] آثار گناه از صفحه دل شخص تائب زدوده می شود، اما هرگز مانند آن که گناهی نکرده است نیست، چقدر فرق است میان کسی که در طول عمر بساط وفا گسترده است و دل او با یاد خدا نورانی و با نشاط بوده و همواره در خدمت دوست، و آن که به دوست خود خیانت کرده و گناه جفا را به او خود رسانیده و اینک عذر تقصیر می طلبد. [خمینی] در این باره می نویسد: "و نیز به یک نکته مهمه باید توجه داشت و آن این است که شخص تائب پس از توبه نیز، آن صفای باطنی روحانی و نور خالص فطری برایش باقی نمی ماند چنانچه صفحه کاغذی را اگر سیاه کنند و باز بخواهند جلا دهند البته به حالت جلای اولی بر نمی گردد یا ظرف شکسته را اگر اصلاح کنند، باز به حالت اولی مشکل است عود کند..."(دایره المعارف طهور، بی تاریخ، پاراگراف ۱۲). به همین خاطر هم آنچنان که سیبا می نویسد در بعضی موارد توابعین حتی بین شکنجه گران و حاکمان و مسنولان زندان که این هویت را به آنها داده بودند

چنان ارج و قریبی نداشتند و کسانی مثل حاج داوود با آنکه زندانیان مقاوم را شکنجه می کرد برای آنها ارزش دیگری قائل بودند. سیبا ی به شخصیت ضد قهرمان در آمده از اینکه وقتی تواب شده مسئولان زندان چندان تحویلش نمی گرفتند و او را مسخره می کردند می نالد و شاکی است.

هویت توابی و بعد از زندان

نکته ی قابل توجه در پدیده ی تواب شدن این است که توابیت یا هویت دیگر داشتن تاریخ مصرف دارد. زمانی که تواب از زندان آزاد می شود و به درون جامعه می آید دیگر هویت دو زیستی او رنگی ندارد و نمی تواند خود را با این هویت به دیگران بشناساند. او دیگر زندانی نیست. پس باید بین هویت هایش یکی را انتخاب کند: یا زندانی سیاسی سابق بشود، یا فردی عادی که به کار سیاست کاری ندارد و سعی می کند گذشته ی خود را پنهان کند و در مقابل آن سکوت کند، یا یک فرد با ایدئولوژی اسلامی می شود که به اسلام عمل و رژیم جمهوری اسلامی را تبلیغ می کند و گاهی حتی در خدمت رژیم در آمده با وزارت اطلاعات یا دستگاههای تبلیغاتی رژیم همکاری می کند (از نمونه ی اینها هما کلهر است که در بالا به او اشاره کردم). این توابین که بیشتر از خانواده های سیاسی می آمدند در چشم آنها زندانی سیاسی سابق بوده اند. به معمول تواب بودن چیزی نبوده که به بعد از زندان به آن افتخار کنند و جامعه ی بیرون را شامل خانواده و دوستان سابق خوش بیايد. البته این موضوع شاید برای تمام توابین عمومیت نداشته باشد. چه بسا باشند توابانی که بعد از آمدن از زندان هم با رژیم همکاری کنند. اینان دیگر موجوداتی یک زیستی اند و کاملن به شکل بلندگویان رژیم و ایدئولوژی اسلامی استحاله پیدا کرده اند. اما توابانی هم هستند (به خصوص آنها که به خارج از کشور آمده اند) که مثل مارینا نمت کاملن هویت تواب بودن خود را پنهان و یا نفی می کنند. نمونه ی سیبا اما نمونه ای منحصر به فرد است زیرا او همچنان حتی با وجود ۸ سال زندگی در آلمان همچنان می خواهد آن موجود دو زیستی بماند. او اسم زیبا را برای خود انتخاب می کند که تبلور این هویت دوگانه ی اوست. او "زی" را از زینب گرفته است و "با" را از سیبا. "زی" یعنی زینب به اسلام در آمده که نسبت به گذشته ی کمونیستی خود احساس گناه می کند و همکار تبلیغی رژیم شده به "با" یعنی سیبای عضو اتحادیه مبارزان کمونیست (سهند) تقدم دارد. زیبا با این هویت دوزیستی است که به اجتماع سالیانه ی زنان دگر و همجنس گرای ایرانی در آلمان می رود با این خواسته که زندانیان سیاسی سابقی که مورد آزار و شکنجه های او واقع شده اند و شاهد تواب شدنش و همکاری او با زندانیان بوده اند این هویت دوزیستی او (یعنی هویت تواب را که هنوز خواسته یا نخواسته بر دوش می کشد) بپذیرند، در کنار او بنشینند و با او به بحث و گفتگو کنند. او خود شدیداً خواهان رویارویی با زندانیان سیاسی سابق به خصوص آنها که به ارشاد آنها در زمانی که در تابوتها بوده اند می پرداخته بوده. روز اول کنفرانس در جمع می نشیند و رویارویی از طرف این زندانیان سابق با او در نمی گیرد. این است که روز دوم در آنتراکت سراغ بنفشه می رود و به روایت بنفشه: "وقیحانه به محض دیدن من به طرفم آمد و در حالی که نسام مرا صدا می زد پرسید مرا می شناسی من بی اراده چشمانم را بستم و او ادامه داد: یا این که نمی خواهی شناسی؟ در آن لحظه کابوسی را می دیدم و تمام خاطرات دردناک زندان، جعبه ها و تابوتها برایم زنده شد. به یاد مصاحبه چند ساعته او افتادم و این که او را برای ارشاد و راهنمایی و تعریف و تمجید از جمهوری اسلامی زمانی که ما در گاودانی و جعبه ها بودیم به بالای سرمان می فرستادند. بیاد زندانیان هم جریانی او افتادم که می بایست در همان جعبه ها توسط او بازجویی شوند، به یاد زینب خانمی اش که از خدا طلب عفو و بخشش می کرد، به یاد مصاحبه چند ساعته او که از بلندگو پخش می شد و نه تنها زندانیانی که در جعبه بودند بلکه تمامی زندانیان اجباراً می بایستی به آن گوش فرا می دادند" (بنفشه، ۲۰۰۶، پاراگراف ۳-۴).

آنطور که می بینیم دشواری کار در اینجاست که خاطره ماندگار است و هر بار که زنده شود زخمها را تازه می کند. رودرروی زیبا که اصرار در حفظ هویت دوزیسته اش دارد با زندانیان سابق به قول سیمین نصیری از هانوفر "واقعه ی نامنتظره ای" بوده که همیشه "پیش از آنکه فکر کنی اتفاق می افتد". سیمین در قسمتی از مقاله ی خود که درگاهنامه درمارس ۲۰۰۶ منتشر می شود می نویسد: "حضور زیبا حتمن روبه رویهایی را به دنبال خواهد داشت؛ روبه رویی قربانیان، جان به در بردگان و... با شریک و یا همکار عامل و زندان بان؛ روبه رویهایی که حتمن سر زخم و زخمهایی بسیار دردناک و عمیق را خواهد گشود؛ زخم و زخمهایی که اگر نه همه ی شرکت کنندگان، حتمن اکثر آنان بر روح و جان دارند؛ زخم و زخمهایی که گوناگونی تأثیر آن می تواند به اندازه ی تعدادمان باشد؛ زخم و زخمهایی که روند پرداختن و رسیدگی فردی به آنها نزد شرکت کنندگان به اندازه ی تعداد آنان گوناگون است؛ زخم و زخمهایی که پردازش جمعی به آن در مقایسه با بزرگی درد و اهمیت اجتماعی آن هنوز بسیار محدود بوده است؛ و از سویی این نکته ها و پرسشهایی که: پیچیدگیها باید پیچیده دریافت شوند و باید با آنها پیچیده روبه رو شد؛ این که جمع مان چه گونه خواهد توانست در

شرایط موجود ظرفیت فردی و جمعی خود را در کاربرد برخورد پیچیده به کار اندازد؛ حتمن برای پرسش‌هایی که این نامنتظره‌ها به فضای گردهم‌آیی‌مان شلیک خواهند کرد، اگر نه همه‌ی، برای بعضی از آن‌ها پاسخ‌هایی فوری ضرورت خواهند یافت و... «چه‌ها باید کرد؟»، «چه‌ها می‌توان کرد؟»، «می‌توان روبه‌رویی را ناممکن کرد یا اگر اجتناب‌ناپذیر است، می‌توان آن را تا حد قابل تحمل محدود نگه داشت؟»، «چه‌گونه می‌توانیم از درد و خون‌ریزی زخم‌ها یا از شدت یافتن آن جلوگیری کنیم؟»، «آیا تجربه‌های‌مان از و در شهر سه روزه نیروی لازم برای درگیری فردی یا جمعی با این نامنتظره‌ها به ما خواهد داد و...» (نصیری، مارس ۲۰۰۶).

به نظر من این نامنتظره همانا این است که زیبا همچنان سعی در حفظ شخصیت توابع یا شخصیت دوزیستی که در زندان به او داده شده دارد. این مسئله در کتاب خاطراتش و همچنین عمل و رویارویی او با بنفشه مشهود است. زیبا هنوز بعد از شوک‌های الکتریکی که در بیمارستان مهرگان تهران به او داده شده است و معالجه بسیار شامل روان‌درمانی و ۷ بار بستری شدن در بیمارستان روانی در آلمان یک زندانی-زندانبان، یک محکوم-حاکم است و این عمق دردناک و پیچیده‌ی دستگاه توابع سازی جمهوری اسلامی است. زیبا حتی اگر به شهر سه روزه‌ی زنان در آلمان هم نمی‌رفت همچنان دچار رودرویی و تضاد همیشگی دو بخش هویتی درون خود یعنی سیبا و زینب بود. هویت سومی که دستگاه توابع سازی رژیم خلق کرد هویتی پیچیده است و مبتلایان به آن قربانیانی هستند دچار بحران روحی و نوعی احساس گناه مدام. این هویت باید در پیچیده‌گی اش درک و بررسی شود. پس در آخر بیابیم این دستگاه جهنمی یعنی سازنده‌ی این هویت را با هم

محکوم

منابع:

منابع اینترنتی:

[...http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D9%88%D8%A7%D8](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D9%88%D8%A7%D8)

بنفشه. (۲۰۰۶): [...http://www.shabakeh.de/archives/individual/000870](http://www.shabakeh.de/archives/individual/000870)

شکوهی، شهاب. (۲۰ ماه می ۲۰۰۶): [...http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=130](http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=130)

اسداله میرزا، شازده. (۲۰۱۰): <http://www.iranian.com/main/2010/sep-34>

دایره المعارف طهور: <http://www.tahoordanesh.com/docs/88e8d4014356.php>

کتابخانه طهور: <http://www.tahoorkotob.com/docs/434a9007056.php>

کتاب و مجلات:

ناوک، زیبا. (۲۰۰۷). سیبازینب: کتاب زندان. آلمان: نشر نیما.

نصیری، سیمین. (مارس ۲۰۰۶). گاهنامه. آلمان: هانوفر.